

پسر آدم، دختر حوا

خلاصه داستان

فرهود زندی (حامد کمیلی) و مینا بزرگمهر (مهناز افشار) دو وکیل جوان و تازه‌کار هستند که فریب دو بنگاه‌دار مسکن را می‌خورند و ناخواسته یک آپارتمان را به عنوان دفتر کار خود اجاره می‌کنند. پس از پی بردن به واقعیت، هر یک از آن دو می‌کوشند که با جور کردن پول ودیعه، دیگری را راضی کنند که آن آپارتمان را ترک کند. اما در ادامه دامنه لج‌بازی‌های فرهود و مینا به جایی می‌رسد که قرار می‌گذارند هر کدام که زودتر موفق شد وکالت فردی را بر عهده بگیرد، دیگری باید آنجا را ترک کند. این سرآغازی می‌شود برای کوشش آنها جهت پیدا کردن موکل. فرهود و مینا با دوست و آشنا تماس می‌گیرند و به آنها پیشنهاد می‌دهند که برای رخدادهایی پیش پا افتاده طرح شکایت کنند، اما کسی پیشنهاد فرهود و مینا را جدی نمی‌گیرد. پدر مینا (فرامرز صدیقی) پیشنهاد می‌کند که مینا دفتر را تخلیه کند و به جایی دیگر برود تا این غائله پایان بگیرد، اما مینا که در برابر پیشنهاد پدر سست شده، در واپسین لحظه‌ها و برای آن که جلوی فرهود کم نیاورد، از رفتن سر باز می‌زند. این در حالی است که سیامک (علیرضا ریاحی) و ساناز (لیلا اوتادی) که از آشنایان مینا هستند، نزد او می‌آیند. اما به دلیل این که در ادامه یک پرونده وکالت را به فرهود پیشنهاد می‌دهند، شرط ایجاد شده را باطل می‌کنند. اکنون فرهود و مینا باید بر سر یک پرونده با هم رقابت کنند. پرونده مربوط به درخواست جدایی ناصر (رامبد جوان) و محبوبه (شیلا خداداد) است. ناصر که از مدیران ارشد یک شرکت خودروسازی است، می‌خواهد فرزندش - سامان - را با خود به خارج از کشور ببرد. اما محبوبه که سردبیر یک روزنامه است، قصد دارد حضانت سامان را بر عهده بگیرد. مینا و فرهود هر جور که شده وکالت ناصر و محبوبه را بر عهده می‌گیرند و آن دو را از نظر قانونی در برابر هم قرار می‌دهند تا از این مسیر بتوانند یکدیگر را شکست بدهند. فرهود می‌کوشد ثابت کند که ناصر قصد خروج از کشور را ندارد و می‌تواند حضانت سامان را بر عهده بگیرد. اما محبوبه با وجود مانع‌تراشی‌های ناصر و با کمک مینا، پدر و مادر ناصر را به عنوان شاهد به دادگاه می‌آورد تا ثابت شود که ناصر قصد بیرون رفتن از ایران را دارد. در این میان کشمکش‌های مینا و فرهود ادامه دارد؛ مینا از راه بالکن خود را به اتاق کار فرهود می‌رساند و فرهود نیز دستگاه شنودی در تلفن اتاق مینا کار می‌گذارد تا هر دو از تصمیم‌های آتی یکدیگر برای ادامه روند پرونده آگاه شوند. در ادامه فرهود می‌کوشد ثابت کند که محبوبه ناراحتی اعصاب داشته و دارو مصرف می‌کرده و مینا نیز در مقابل، این حقیقت را که ناصر گاهی تریاک مصرف می‌کرده، رو می‌کند. حتی مینا چکی را که فرهود از ناصر گرفته و برای ودیعه به مینا داده تا آپارتمان را تخلیه کند، به اجرا می‌گذارد تا فرهود به زندان بیفتد و در عمل بازی را از او ببرد. اما زمانی که به طور اتفاقی از خبر تلویزیون می‌شنود که مجلس شورای اسلامی در راستای حمایت از زنان شرایط و قانون جدیدی را در رابطه با واگذاری حضانت فرزند به مادر تصویب کرده، از شکایت خود صرف نظر می‌کند تا فرهود در بیرون از زندان باشد و شکست خود را به چشم ببیند. اما چند روز بعد شورای نگهبان، قانون تصویب شده در مجلس شورای اسلامی را رد می‌کند. فرهود که گمان می‌کند پیروز شده، قفل در آپارتمان را عوض



می‌کند. مینا با کمک قدرت محبوبه در مطبوعات به این تصمیم شورای نگهبان اعتراض می‌کند و کار به جایی می‌کشد که از یک سو مینا و محبوبه و تعدادی از زنان در دفاع از قانون مجلس شورای اسلامی و از سوی دیگر فرهود و ناصر و تعدادی از مردان در دفاع از مصوبه شورای نگهبان دست به تظاهرات خیابانی می‌زنند. اما سرانجام با نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام به سود زنان رأی صادر می‌شود و مینا و محبوبه پیروز این بازی پُر افت و خیز می‌شوند. اما مشکل تازه‌ای بروز می‌کند؛ ناصر نزد فرهود اعتراف می‌کند که هنوز محبوبه و زندگی با او و سامان را دوست دارد و محبوبه نیز که سامان را به دست آورده، از عشق خود به ناصر نزد مینا اعتراف می‌کند. از سویی ناصر از جانب فرهود برای مینا گل می‌فرستد و پدر مینا هم پیامکی عاشقانه از جانب مینا برای فرهود ارسال می‌کند. در حالی که ناصر ادعا می‌کند که قصد خروج از کشور را دارد، مینا نقشه سرقت گذرنامه ناصر را مطرح می‌کند. در سوی دیگر محبوبه هم به دروغ به ناصر می‌گوید که قصد ازدواج دارد و همین انگیزه‌ای برای فرهود و ناصر می‌شود که به خانه محبوبه بروند و شناسنامه او را بدزدند. اما هر چهار نفر به طور اتفاقی در حین دزدی گرفتار مأموران پلیس می‌شوند و البته خیلی زود و با رفع سوء تفاهم‌ها از زندان کلانتری بیرون می‌آیند. ناصر و محبوبه به گونه‌ای با هم آشتی می‌کنند و فرهود و مینا که نیز که در این بین به یکدیگر علاقه‌مند شده‌اند، در دفتر کار مشترک خود مشغول به کار می‌شوند.

ژانر

کمدی رمانتیک

درباره فیلمنامه نویسی اثر

محمد رضا احمدی پیشکوهی: او پیش از این یک کار کمدی تلویزیونی را



قابل قبول نگه دارد. در این میان توجه به عنصر مهم و دراماتیکی همانند کشمکش میان شخصیت‌های اصلی بر جذابیت‌های فیلمنامه افزوده است. ساختمان روایی فیلم بر مبنای لج و لچ بازی‌ها و کشمکش‌های دو شخصیت اصلی داستان بنا شده؛ الگویی روایی که پیش از این هم بارها در سینمای جهان و حتی سینمای خودمان استفاده شده و پاسخ خوبی هم از مخاطب گرفته است. در **پسر آدم**، **دختر حوا** کشمکش میان دو شخصیت فرهود و مینا در یک سطح باقی نمی‌ماند و با پیچش‌های روایی مناسب عمق بیشتری پیدا می‌کند؛ هر چند که پایان داستان خیلی آسان قابل حدس است. اما مسیری که برای رسیدن به این پایان پیموده می‌شود، تا اندازه‌ای درست و حسابی طراحی شده و نیز متفاوت از مؤلفه‌های مرسوم در سینمای کمدی سال‌های اخیر کشورمان است که این پایان خوش (که البته لازمه چنین کمدی ژمانتیک‌هایی است)، توی ذوق نمی‌زند و تماشاگر را راضی از سالن سینما بیرون می‌فرستد.

در کارنامه دارد. محمدرضا احمدی پیش‌کوهی فیلمنامه **پسر آدم**، **دختر حوا** را براساس طرحی که در سال ۱۳۸۳ به سبحان فیلم ارائه کرده بود، در فاصله سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ در چند نسخه نوشت و در این مدت با همکاری سعید حاجی‌میری (تهیه‌کننده) آن را بازنویسی کرد.

خوبی‌های فیلمنامه

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ویژگی مثبت فیلمنامه **پسر آدم**، **دختر حوا** این است که می‌خواهد داستان بگوید و در مسیری که پیش می‌رود، دست به دامن مؤلفه‌های رایج در کمدی‌های ضعیف چند سال گذشته نمی‌شود. به همین دلیل **پسر آدم**، **دختر حوا** در نگاه نخست یک کمدی جذاب و پُر افت و خیز به نظر می‌رسد که نمی‌خواهد مخاطبش را آزار دهد و جان به لب کند، بلکه می‌خواهد از ابتدا تا پایان ریتم روایی‌اش را در گستره‌ای

کاستی های فیلمنامه

فیلم به دلیل حجم داستانی پُر و پیمانانش، زمان زیادی دارد و این سبب می‌شود که در جاهایی داستان از نفس بیفتد. برای نمونه می‌توان به سکانس تظاهرات میان زنان و مردان اشاره کرد. جدا از آن که وقوع چنین رویدادی از نظر منطقی در جامعه ما دور از ذهن به نظر می‌رسد (آن هم در حالی که فیلم بیشتر یک کمدی واقع‌گرایانه است تا فانتزی)، این سکانس بیش از اندازه طولانی شده البته این سکانس در اجرا پرداخت خوبی دارد و حداقل این که توی ذوق نمی‌زند. از آن مهم‌تر پس از پیروزی مینا/محبوبه، داستان فیلم آن شادابی دو سوم ابتدایی خود را ندارد و در مسیری عامدانه به سمت پایانی قابل پیش‌بینی می‌رود. این که چرا به شکلی ناگهانی ناصر و محبوبه نزد وکیل‌های خود اعتراف می‌کنند که همدیگر را دوست دارند و چرا در این مسیر فرهود و مینا آنها را یاری می‌دهند (در حالی که زمینه‌چینی برای رساندن ناصر و محبوبه به هم، کمکی به ماجرای رقابت و شرط فرهود و مینا نمی‌کند)، نکته‌هایی است که فیلمنامه کمتر به آنها پرداخته است. به همین دلیل با وجود بامزه از کار درآمدن صحنه‌های دستگیری مینا و محبوبه و نیز فرهود و ناصر باز هم این فصل از داستان فیلم از دید منطقی علی و معلولی کمی می‌لنگد.

شخصیت‌ها

با این که مطابق انتظار تمامی شخصیت‌های اصلی فیلمنامه پسر آدم، دختر حوا تیپ/شخصیت هستند، اما همگی در روند پیشرفت داستان جا خوش کرده‌اند. فیلمنامه آن‌چنان که باید به درونیات و زندگی شخصی دو شخصیت اصلی‌اش نزدیک نمی‌شود، اما بخشی از ویژگی‌های شخصیتی و رفتارهای آنان را در قالب کنش‌ها و کشمکش‌های شان برای مخاطب تعریف می‌کند. هرچند اگر هر یک از آن دو نقطه ضعف شخصیتی بارزی داشتند، فیلمنامه با تکیه بر آن ضعف‌ها، می‌توانست کشمکش میان فرهود و مینا را جذاب‌تر کند. حتی فرهود و مینا از جایی که قرار بود ناصر و محبوبه را به هم برسانند، می‌توانستند از نظر شخصیتی مکمل خوبی برای یکدیگر باشند که چنین اتفاقی هم در فیلمنامه نمی‌افتد. این دو شخصیت از ابتدا تا پایان به یک اندازه قدرت عرض اندام دارند و با این که با تکیه بر همین ویژگی لحظه‌های کمیک فراوانی در قسه فیلم پدید آمده، اما اگر تفاوت‌هایی در توانایی‌های آن دو وجود داشت، اکنون با داستانی به مراتب جذاب‌تر و پُر افت و خیزتر روبه‌رو بودیم. ناصر و محبوبه نیز در کشمکش جذاب فرهود و مینا، آن‌چنان که باید کنش‌مند نیستند و بیشتر بازیچه‌ای در دست آن دو به نظر می‌رسند تا زمینه‌ساز جذابیت بیشتر در درگیری‌ها و کلنجارهای فرهود و مینا شوند. برای نمونه به جز جایی که ناصر از جانب فرهود برای مینا گل می‌فرستد، او حرکتی پیش‌برنده در داستان انجام نمی‌دهد. حتی محبوبه نیز با این که سردبیر یکی از مجله‌های اجتماعی است (با تأکید بر این نکته که هنوز از مناسبات ژورنالیستی در ایران تعریف و تصویر درستی در سینمای کشورمان ارائه نشده)، اما او نیز همانند ناصر بیش از اندازه در انفعال به سر می‌برد. هم محبوبه و هم ناصر می‌توانستند شغل دیگری داشته باشند (برخلاف فرهود و مینا که از زمینه کاری‌شان استفاده دراماتیک خوبی شده است) و در وضعیت شغلی متفاوت نیز همین کنش‌ها و رفتارها را از خود بروز دهند. در ابعادی کوچک‌تر، شخصیت‌های فرعی نیز مجال برای عرض اندام در داستان پیدا نکرده‌اند. ماجرای سیامک و ساناز که وصله‌ای ناجور به پیکره فیلمنامه است (معرفی ناصر و محبوبه به فرهود و مینا می‌توانست از راه دیگری نیز انجام بگیرد) و انگیزه این دو

شخصیت آن‌چنان که باید باز نمی‌شود. پدر مینا نیز تیپ همان پدرهای به اصطلاح روشنفکر طبقه متوسط جامعه شهرنشین امروزی را دارد که در کتاب‌فروشی‌اش نشسته و تا پایان نقش او در داستان روشن نمی‌شود. تنها هر از چندگاهی او را با مینا می‌بینیم که دخترش را پند می‌دهد و به آرامش فرا می‌خواند.

دیالوگ‌ها

بخش زیادی از دیالوگ‌های پسر آدم، دختر حوا بر پایه همان کشمکش‌های میان دو شخصیت اصلی بنا شده است و به همین دلیل در بیشتر صحنه‌ها جنس این دیالوگ‌ها جنبه‌ای کنایی به خود گرفته است که جدا از بامزه درآمدنشان، در خدمت ریتم تند قصه و کلیت فضای گرم و دلپذیر فیلمنامه هستند. برای نمونه جایی در همان ابتدای داستان و در شروع کلنجارهای پایان‌ناپذیر دو شخصیت اصلی، فرهود به مینا می‌گوید: «تو قانون هیچ مجازاتی واسه حال‌گیری نیومده...!» یا می‌توان به دیالوگ بامزه ناصر درباره علت مراجعه‌اش به فرهود اشاره کرد که به او می‌گوید: «قدیمی‌ها [وکلا] قدیمی [به قول سینمایی‌ها آدم رو اکران می‌کنن...!] اما بامزه‌تر از همه حال‌گیری سامان از مینا در نخستین برخورد مینا با محبوبه و سامان در رستوران است که شخصیتی پُر شر و شور به این پسر بچه می‌بخشد. (دستاویز خوبی که در ادامه فیلمنامه چندان روی آن مانور نداده است). در زیر به دیالوگ‌های رد و بدل شده میان مینا و سامان اشاره می‌شود:

مینا (با نگاه به سامان): چه مظلوم...!

سامان: مظلوم خودتی...!

مینا: تو رو که نگفتم... منظورم ما زن‌ها بودیم...

سامان (بی تفاوت و با تمسخر): آخ...!

صحنه خوب فیلمنامه:

با تکیه بر همان جدال‌های بیرونی میان شخصیت‌ها، موقعیت‌های کمیک و بامزه‌ای در برخی صحنه‌ها پدید آمده است. برای نمونه می‌توان به صحنه‌ای اشاره کرد که ناصر برای نخستین بار به دفتر فرهود می‌آید و مینا در لیوانی که آقای قنبری (زنده‌یاد کیومرث ملک‌مطیعی) دندان مصنوعی‌اش را می‌گذارد، برای فرهود شربت می‌آورد و سپس آن را به فرهود گوشزد می‌کند. یا می‌توان به صحنه‌هایی اشاره کرد که درگیری میان فرهود و مینا را جذاب‌تر کرده است؛ از جمله زیرکی فرهود در بستن در دفتر روی مینا و کل کل مینا با آقای قنبری برای باز کردن در و رسیدن به جلسه دادگاه، کوشش مینا برای رسیدن به دفتر فرهود با استفاده از نردبام، یا صحنه درگیری فرهود با دزدان و مظلوم‌نمایی او در برابر مینا و از همه بامزه‌تر صحنه‌ای که فرهود شبانه به در خانه مینا می‌آید و جلوی پدر مینا نقش بازی می‌کند و سپس از پشت آیفون برای مینا شکاک درمی‌آورد. صحنه‌ای هم که گشت پلیس به همراه مینا و محبوبه، ناصر و فرهود را در جلوی خانه محبوبه گرفتار می‌کند، باطراوت و خنده‌دار از کار درآمده است.

صحنه ضعیف فیلمنامه:

صحنه بی‌کارکرد فیلمنامه را می‌توان در همان صحنه تظاهرات جست‌وجو کرد. البته در نیم‌ساعت پایانی فیلم و در جاهایی که ناصر و محبوبه می‌کوشند برای یکدیگر نقش بازی کنند تا عشقشان به یکدیگر را پنهان کنند، صحنه‌هایی وجود دارد که فیلمنامه را از ریتم می‌اندازد و البته نمی‌توان به آنها به عنوان صحنه‌هایی ضعیف یا بی‌کارکرد نگاه کرد، بلکه اگر اندکی کوتاه‌تر می‌شدند، اکنون این بخش از داستان سر و شکل بهتری داشت.



دیدگاه برخی از منتقدان و نویسندگان سینمایی درباره فیلم

یا فیلمنامه

امیر پوریا: ... فیلم دوم رامبد جوان بر صندلی کارگردانی، برخلاف این همه لودگی که بر پرده می‌بینیم و بخش طولانی فانتزی غیرضروری و بی اثر فیلم اول او **اسپاگتی در هشت دقیقه** را هم از خود انباشته بود، می‌کوشد با «داستان» با روابط شخصیت‌ها، با خلق موقعیت‌های بغرنج و از فرط پیچیدگی به شکل کمیک درآمده، بیننده را به خنده و خوشی دعوت کند و این، دست‌کم در این حال و روزی که سینمای شبه کمدی ما دارد، می‌تواند درخور اعتنا باشد...

عزیزالله حاجی مشهدی: قبل از هر حرف و سخنی باید اشاره کرد که فیلمنامه **پسر آدم، دختر حوا** با وجودی که ساختار ساده، کم‌نقص و سالمی دارد، امکان فراهم ساختن یک فیلم مفرح و شاد با ضرباهنگ مطلوب و مناسب و به ویژه فیلمی جذاب و پُر فراز و فرود را می‌توانست از کارگردان چنین اثری سلب کند. شاید به این دلیل که کل ماجرای فیلم، در ظرف محدودی قابلیت گنجیدن دارد که طراحی هر ساختار داستان‌پردازانه‌ای با هدف ایجاد جذابیت و کشش‌های لازم دراماتیک، چندان ثمربخش نمی‌شود. در واقع فیلمنامه برای پُر کردن ظرفیت‌های لازم یک فیلم سینمایی پُر تحرک و پویا، هنوز به حوادث و رویدادهای بیشتری نیاز دارد که فیلم را از آثاری چون فیلم‌های تلویزیونی یا یک فیلم میان مدت متمایز سازد.

صحنه خوب اجرا شده از فیلمنامه

در جایگاه مقایسه با **اسپاگتی در هشت دقیقه**، کارگردانی رامبد جوان در **پسر آدم، دختر حوا** پیشرفت چشمگیری کرده است. بیشتر صحنه‌های فیلم به لطف نورپردازی گرم و طراحی صحنه و لباس فانتزی و رنگارنگ فیلم و البته نقش‌آفرینی‌های قابل قبول حامد کمیلی و مهناز افشار شاداب و دوست داشتنی از کار در آمده‌اند. اما اگر بخواهیم نمونه‌ای بیاوریم، از دید پرداخت صحنه‌ها در زمان اجرا و به ویژه شیوه دکوپاژ و خرد کردن نماها، گذر مینا از روی نردبام و نیز همان صحنه تظاهرات سر و شکل خوب و موفقی دارند.

نقش فیلمنامه در فروش فیلم

موفقیت **پسر آدم، دختر حوا** نزد بیشتر مخاطبان هم‌مدیون فیلمنامه قابل قبول آن است و هم به شناخت رامبد جوان از پرداخت صحنه‌ها و توانایی‌های بازیگران فیلمش بستگی دارد. در حقیقت اگر بخواهیم میزان تأثیر فیلمنامه **پسر آدم، دختر حوا** را در متفاوت درآمدن این اثر نسبت به کارهای مشابه ژانر کمدی در ایران بسنجیم، باید گفت بیش از نیمی از این موفقیت مدیون فیلمنامه‌ای است که محمدرضا احمدی پیش کوهی نوشته و سعید حاجی میری آن را بازنویسی کرده است. خوبی فیلمنامه دومین اثر سینمایی رامبد جوان در این است که هم بر کمدی موقعیت تکیه می‌کند و هم از اهمیت کمدی کلامی در خنداندن تماشاگر غافل نمی‌شود.

فیلمنامه‌نویس: محمدرضا احمدی پیش کوهی، **مشاور فیلمنامه و بازنویسی:** سعید حاجی میری، **کارگردان:** رامبد جوان، **مدیر فیلم‌برداری:** فرج حیدری (با همکاری علیرضا زرین‌دست)، **صدابردار:** بهروز معاونیان، **طراح صحنه و لباس:** آتوسا قلمفرسای، **طراح چهره‌پردازی:** مهرداد میرکیانی، **موسیقی:** سیدبهنام ابطی، **مجری طرح و مدیر تولید:** آریتا موگویی، **بازیگران:** حامد کمیلی، مهناز افشار، رامبد جوان، شیلا خداداد، فرامرز صدیقی، لیلا اوتادی، علیرضا ریاحی، زنده‌یاد کیومرث ملک‌مطیعی، زنده‌یاد محمود بنفشه‌خواه، کیانوش گرمی، سعید پیردوست، مهوش وقاری، ملکه رنجبر، اردشیر کاظمی، **تهیه‌کننده:** سعید حاجی میری